

رفتنش، امروز حکم شده است که برود؛ یعنی دوباره برقرار شده است.

افواج اصفهان فوج فریدن با فوج چهار محال را، دادند به سردارهای بختیاری؛ سردار اشجع و سردار ظفر.

سردار ظفر هم، پس فردا می‌رود اصفهان، سرکشی می‌کند و یک ماه دیگر مراجعت خواهد کرد.

یکشنبه ۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

از اخبارهای تازه که خاطر من رفته بود بنویسم و مال یک ماه پیش است، این است که: محتشم‌الملک گیلانی، سردار معتمد شده است.

دوشنبه ۱۰ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

امروز را، تمام در منزل بودم. عصری رفتم روضه شاهزاده موقت الدوله، چون روز آخرش بود.

سه‌شنبه ۱۱ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم در خانه. سپهسالار نبود. رفته بود اردو. بندگان اعلیحضرت همایونی هنوز بیرون نیامده‌اند ولی الحمدلله حالشان بهتر است. قدری در دیوانخانه راه رفته، بعد سپهسالار با شاهزاده نیرالدوله تشریف آوردند. وزیر اعظم و سایرین هم آمدند. سپهسالار رفت به چادر وزیر اعظم. من قدری دم چادر حاجی ناصر السلطنه نشسته، بعد با سردار ناصر سوار شده، آمدم امیریّه حضور حضرت اقدس.

منصورالدوله همدانی که با فوج فدوی آمده است و برادر ناصرالملک است، در

امیریه دیده شد.

چهارشنبه ۱۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده، رستم به باغشاه در خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی، امروز هم بیرون تشریف نیاوردند. گفتند: احتمال دارد، عصری بیایند بیرون. سپهسالار، وزیر اعظم، وزراء، سردارها، شاهزادگان، امراء، اعیان، اشراف، همه بودند. چند نفری که جمعی سپهسالار بودند و اغلب در چادر سپهسالار می آمدند، هیچ به مشیرالسلطنه وزیر اعظم اعتنا نمی کردند. وقتی که مشیرالسلطنه از جلو چادر سپهسالار می گذشت، سپهسالار از توی چادر خودش بلند سلام می کرد و همانجا که بود، جلوش پا می شد و آن اشخاصی که به مشیرالسلطنه اعتنا نمی کردند، نیرالدوله، خود سپهسالار، امیرنظام حالیه، (بودند)، ولی نمی دانم چه شده است که چند روز است، این حضرات همه روزه می روند به چادر وزیراعظم در کمال تمکین! خود سپهسالار دیگر از آن سلام ها نمی کند! وقتی که وزیر اعظم رفت به چادرش، آن وقت می رود به چادر وزیر اعظم، در کمال ادب. حضرات هم می روند پیش وزیر اعظم. گویا کار وزیر اعظم محکم شده است؛ دور نیست که صدراعظم بشود. وضع در خانه بی تماشا نیست.

پنجشنبه ۱۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

رستم به باغشاه. وزیر اعظم حضور شاه بودند و خلوت بود. سپهسالار و سردارها در چادر سپهسالار بودند. بندگان اعلیحضرت همایونی امروز بیرون تشریف آوردند. گاردی ها، چند روز است اسلحه خانه شان را آورده اند و در همین جا مشق می کنند.

جمعه ۱۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

عصری که از خواب برخاستم، یک کاغذ دعوت از وزیر دربار دیدم که نوشته بود: فردا که شنبه پانزدهم است و عید میلاد حضرت حجت (عج) است، با لباس نیم‌رسمی در باغشاه حاضر بشوید، برای ختنه‌سوران حضرت اقدس اعظم ولیعهد صرف شیرینی و شربت بفرمائید. از اخبار تازه این بود انشاءالله مبارک است.

عصری پیاده رفتم در خانه امین حضوری که به سالارالسلطنه اجاره داده‌ام. دیدم خودش ایستاده، تعارف کرد. رفتم، شاهزاده شعاع الدوله، عین السلطان، نظام السلطان بودند.

شنبه ۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه. لباس رسمی پوشیده، رفتم به چادر سپهسالار. بعد رفتم به چادر وزیراعظم. نظام‌الملک، مؤیدالدوله، شعاعالدوله، مدیرالدوله و سایر وزراء و وزیر خارجه و غیره تمام بودند. بعد وزیر دربار با حشمت‌الدوله حامل دستخط مبارک بودند برای مشیرالسلطنه وزیراعظم. او را صدراعظمی مرحمت فرمودند.

تماماً تبریک گفتند. خیلی بجا بود. او را صدراعظم با لاستقلال، فرموده بودند. تمام دستخط هم، به خط مبارک خود شاه بود.

بعد یک جبهه شمس‌دار هم، خلعت لقب امیرنظامی، به عبدالله خان امیر تومان که امیرنظام شده است، مرحمت فرمودند. رفتم برای سلام حاضر شدم. شجاع‌السلطنه هم که سردار شده است. لباس پوشیده بود و سردار شجاع شده است.

ماشاءالله، عوض همه چیز سردار داشتیم. به وزیر دربار هم، نشان قدس مرحمت شد. باری سلام خوبی شده، وزیر مختار دولت روس هم آمده بود، به تماشای سلام. بعد از سلام هم، نهار را مهمان سپهسالار است. در توی باغ چادر زده‌اند.

امروز که دعوت شده بود عصری، برای ختنه کردن حضرت ولیعهد موقوف شده

است، چون حضرت ولیعهد تب کرده‌اند و کسل هستند. ماند برای روز دیگر.
امروز سردارها اغلب آمده بودند. باز به همان ترتیب سابق، ایستاده بودند: اول
سپهسالار، بعد وزیر نظام، بعد من، بعد سردار مؤید، بعد سردارهای دیگر. سردار شجاع
هم، پشت سر سپهسالار ایستاده بودند.

یکشنبه ۱۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

گفتند که: ما در حشمت الدوله مرحوم شده است. من چون اسب سوار بودم، به
درشکه حاجی عمیدالملک سوار شده، رفتم به خانه حشمت الدوله. مغرب بود که آنجا
وارد شدم. جمعی بودند: لقمان الممالک که تازه نشان و حمایل امیر تومانی به او
مرحمت شده است، بود. صدق السلطنه، ناصر السلطنه، عضدالدوله، و اغلب از اجزای
مخصوص شاه بودند.

دوشنبه ۱۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

از اخبار تازه این است که: در تبریز یک طرف را رحیم خان سردار نصرت، گرفته
است، یک طرف را پسر تیمورپاشا خان ماکوئی اقبال السلطنه. آنها گاهگاهی با این
اشخاص یاغی‌ها، کم‌کم جنگ می‌کردند ولی از طرف عین الدوله و سپهدار هیچ اقدامی
نمی‌شده است.

اردوئی که با سالار جنگ بختیاری رفته، به عین الدوله ملحق شده است. گویا دو
روز است که حکم سخت شده است، به جنگ. از هر طرف مشغول شده‌اند شهر تبریز را
خراب می‌کنند و آنها را که یاغی هستند یا بکشند، یا دستگیر کنند. تا خداوند قادر متعال
چه خواسته باشد. انشاءالله خوب خواسته است.

باری قدری روزنامه نوشتیم. اخبار وحشت‌انگیز خیلی شنیده می‌شود از وضع آنجاها.

باری بنائی در باغشاه خواهند کرد که در واقع ارک را آنجا قرار خواهند داد. امروز شروع شده؛ بندگان همایونی به دست مبارک خودشان امروز کلنگ زده‌اند که مشغول بشوند. انشاء الله مبارک خواهد بود.

سه‌شنبه ۱۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

عصری شاهزاده نیرالدوله، تشریف آوردند. مدتی نشستند بعد رفتند. گاردی‌ها آمدند مشق کردند. تا مغرب بیرون بودم. از اخبار تازه دیروز: خداوند به حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه، یک پسری از یکی از صیغه‌ها مرحمت فرمودند ولی نماند و مرحوم شد.

چهارشنبه ۱۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

امروز عصر وزیر مختار انگلیس در قلعهک، ما را به اسب‌دوانی، عصرانه دعوت کرده بود. عذر خواستم نرفتم. تا غروب منزل بودم. امروز به سلامتی، حضرت ولیعهد را ختنه کردند. در باغشاه مجلس جشنی بود. باری غروب رفتم منزل شاهزاده مؤثق‌الدوله.

پنجشنبه ۲۰ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به درِ خانه، باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آورده بودند. صدراعظم. سپهسالار، نیرالدوله، مخبرالدوله و جمعی بودند. وزیر نظام با اغلب سردارها بودند. بعد آمده به چادر سپهسالار، قدری نشستند تا وقت ظهر. بعد آمده سوار شده آمدم منزل. عصری رفتم به بیرون؛ نصرت نظام به گاردی‌ها مشق می‌داد.

جمعه ۲۱ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

برحسب دعوت سفارت انگلیس، رفتم برای اسب دوانی. تمام سفرا و زن هایشان بودند. وزیر مختار فرانسه، وزیر مختار ایتالیا هم که تازه آمده اند، با هم آشنا شدیم. در چادر همه چیز خوردنی حاضر کرده بودند. موزیک قزاق هم موزیک می زد. اسب دوانند. بعد از اسب دوانی، قدری خود فرنگی ها و بعضی از اجزای تلگرافخانه انگلیس ها، دویدند. بعد پاهایشان را به هم بسته دویدند. بعضی بازی های دیگر کردند. چند روزی بود که گفت و گو بود که دختر فخرالملک را برای شاهزاده ظل السلطنه بگیرند. چون ظل السلطنه، اصراری دارد و زن می خواهد. رفتند، دیدند و پسند کردند. بنا بود روز بیست و سوم عقد بکنند. شهرت هم پیدا کرده بود. گویا این دختر، عروس عضدالملک بوده ولی دختر است، سه سال هم در خانه عضدالملک بوده است. پسر عضدالملک که سردار مخصوص است، این را به بعضی جهات طلاق داده، بعد که حضرت اقدس اعظم والا فهمیدند بهم زدند. حالا در فکر دختر دیگری هستند. انشاء الله پیدا بشود. عقد بکنند. امروز در قلهک مخبر السلطان و میرزا موسی زرگر بعضی حرفهای خنک می زدند. آصف السلطنه هم اصرار زیادی داشته است که دختر خودش را به ظل السلطنه بدهد. خودش هم در حضور جمعی گفته بوده است: «دختر من خیلی خوشگل است، خوب است بگیرد!»

شنبه ۲۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به در خانه. سپهسالار رفته بودند به اردوی نظامی، بندگان اعلیحضرت همایونی در باغشاه راه می رفتند. چادر زیادی در خیابان زده بودند برای مهمانی فردا. از صبح برای جشن ولیعهد، اندرون و تمام زن ها و خانم ها و خانواده سلطنتی و غیره خواهند بود.

با صدراعظم آمده، سپهسالار هم با سردارها و مجدالدوله و وزیر نظام آمده، به حضور شرفیاب شدیم، قدری از مشق افواج سپهسالار تعریف می‌کرد؛ شاه هم از صاحب‌منصب‌ها و سردارها تعریف فرمودند. سپهسالار هم از صاحب‌منصب‌های خود تعریف می‌کرد.

سپهسالار از صدراعظم تعریف کرد که حقیقتاً خوب صدراعظمی است؛ صدراعظم عرض کرد تمام دولت بسته است به نظام، اگر نظام نباشد هیچ چیز نیست. سپهسالار عرض کرد بله، همین‌طور است، قلم صدراعظم کار می‌کند. قلم صدراعظم را با شمشیر اهل نظام، بایست قدهم زد. قدری از همدیگر تعریف کردند، بعد مرخص شده، آدمم چادر سپهسالار نشسته، بعد آدمم منزل. صرف نهار کرده استراحت کردم. امروز دو روز است که بعضی خبرهای اراجیف، در شهر شهرت داده‌اند که تبریزی‌ها اردوی دولتی را شکست داده‌اند و آدم زیادی از دولتی‌ها (را) کشته‌اند.

ستارخان نامی است، از لوطی‌های تبریز که رئیس شورشی‌ها است. خیلی فتنه می‌کند. در واقع یاغی اوست که طرف شده است (و) مشغول جنگ است. می‌گویند او شکست داده است.

باری این شهرت‌ها در شهر به مردم هیجان‌غریبی باز دست داده است. می‌خواستند گویا بازارها را ببندند. امروز در بازار (و) کوچه‌ها قزاق زیادی بوده است، ولی مردم مفسد، محرمانه پیچ‌پیچ می‌کنند تا خداوند متعال چه مقدر فرموده باشد.

عصری رفتم بیرون. سر راه رفتم منزل ناظم‌السلطنه، بعد آدمم منزل؛ آقا میرزا آقا خان بودند، صحبت می‌کرد از وضع دیوانخانه عدلیه. رفته بود دیوانخانه، می‌گفت بچه‌های چهارده ساله، پانزده ساله که فکل‌های بسیار قشنگ خوب خوشگل بسته‌اند، در سر میزها نشسته مشغول کار هستند. هر چه حرف می‌زنند، هیچ چیز نمی‌فهمی. سه چهار تومان از آدم پول کاغذ و تمبر و بلیط می‌گیرند، بعد هم معلوم نیست که چه

کرده‌اند. یکی دو نفر را هم شناخته بود که سابق آمده بودند اینجا و ساز می‌زدند و آواز می‌خواندند. به قدری مغشوش است که حدّ ندارد. هیچ کار نمی‌گذرد. اسمش این است که مشیرالدوله علم دارد! هنوز در این دیوانخانه یک کار یکصد دیناری نگذشته است. بسیار مغشوش است.

یکشنبه ۲۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سرکار معزّزالملوک، تشریف بردند به باغشاه. به مهمانی ملکه جهان، ماهم سوار شده، رفتیم به فرح آباد. هوای فرح آباد هم خوب شده. الحمدلله خوش گذشت. آن گوسفندها که از مصر برای شاه مرحوم آورده بودند، بچه کرده‌اند. هفت هشت تا شده‌اند، خیلی خوب شده‌اند. بعد آمده سوار شده آمدیم به شهر. منزل ما. آقامیرزا آقا خان (و) اخوان (و) حاجی محمدحسین حریر فروش (و) هم، پیش آقامیرزا آقا خان بودند. سرکار معزّزالملوک هم مدتی بود که آمده بودند. از وضع مهمانی صحبت می‌کردند. خیلی مفصل (و) مجلّل بوده است.

دوشنبه ۲۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

دیروز دو نفر عکاس، عکس ستار تیریزی را در شهر منتشر می‌کردند؛ آنها را گرفته در سبزه میدان چوب زده‌اند. چند نفر دیگر هم، در شهر بعضی حرف‌ها می‌زدند؛ آنها را هم دیروز گرفته‌اند.

دیروز در باغشاه مهمانی بوده است و زنانه بوده است. بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند به باغ اقبال‌الدوله که آنجا چون نزدیک اردوی نظامی است، وزیر نظام منزل کرده است. در واقع شاه هم مهمان وزیر نظام بوده است.

سه‌شنبه ۲۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

امروز تمام را منزل بودم، به جایی نرفتم. عصری هم گاردی‌ها مشق می‌کردند. امید حضور با دای‌اش بودند.

چهارشنبه ۲۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه در خانه. اول به رسم معمول، رفتم به چادر سپهسالار. اغلب از سردارها و صاحب‌منصب‌ها بودند. بندگان همایونی هم بیرون تشریف نیاوردند. صدراعظم و سایر وزراء بودند. باری در چادر سپهسالار، صرف نهار کردم، سردار مؤید، احتساب‌الملک، آقاسید حسین آقا پسر آقای بحرینی و نظام‌السلطان بودند.

از اخبار تازه که شنیده شد: صاحب‌روزنامه روح‌القدس هم مرحوم شده‌است در حبس. یمین نظام‌کاشی که در زمان وزارت جنگ ظفرالسلطنه رئیس «اتام‌آور» بود، دیروز او را گرفته، بعضی کاغذها از جیبش بیرون آورده‌اند، حکم به حبسش شد و امتیازات نظامی هر چه داشته گرفته، گفته‌اند که چوبش هم بزنند.

پنجشنبه ۲۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به در خانه، باغشاه. قدری دیر شده بود. حضرات شرفیاب شده بودند. سپهسالار هم، در چادر صدراعظم بود. تمام وزراء بودند. امروز گویا وزرا با هم یک مشورتی دارند. مجلس می‌خواهند تشکیل بدهند و با هم حرف بزنند. معلوم نشد در چه باب. اگر هر وقت معلوم شد، البته خواهم نوشت.

باری قدری در همان چادر صدراعظم نشسته، بعد سوار شده؛ آمدم منزل.

جمعه ۲۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، الحمدلله احوالشان بهتر است.

شنبه ۲۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به در خانه. اول در چادر سپهسالار نشسته؛ سردارها همه بودند. مقبل السلطنه پسر شاهزاده یمین السلطان هم امروز با لباس سرداری دیده شد. معلوم شد که ایشان سردار حشمت هستند.

باری سپهسالار رفت به شهر. دختر وزیر دربار را برای برادرش که امیر بهادر جنگ باشد، مدتی است عقد کرده بودند (ولی او) نبرده بود و رفته بود تاج السلطنه را گرفته بود. بعد که طلاق داد، حالا زن اصل کاری اش را امشب خواهد برد. امیر بهادر هم سردار شده است.

باری بندگان اعلی حضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. صدراعظم با سایر وزراء بودند. دو روز است، از قرار معلوم جنگ تبریز، خیلی سخت شروع شده است. دیگر معلوم نیست که کدام طرف پیش برده اند. تیغ های دلاکی طرز جدید که مدتی بود از فرنگستان خواسته بودم امروز رسید. الحق چیز خوبی است.

دختر امیر معظم را که برای حاجب السلطان، پسر وزیر دربار عقد کرده بودند و هنوز عروس نشده بود. حاجب السلطان که مرحوم شد. سه شب قبل، برای برادر حاجب السلطان، خان خانان، عقد کرده بردندش، دختر آصف السلطنه را هم، برای پسر قوام الدوله عقد کرده بودند. این پسر قوام الدوله همان است که فروغ الملک دختر ملکه ایران زنش بود.

یکشنبه نهمه شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

از اخبار تازه این است که: آقا شیخ فضل الله، با صدر اعظم و سایر وزراء شب ها و

روزها در دربار مجلس دارند، (و) گفت و گو می کنند. گویا، باز صحبت مشروطه است که می خواهند بدهند. دولت انگلیس هم در این باب سخت ایستادگی دارد. تا که خداوند چه مقدر فرموده باشد. دختر آصف السلطنه را، بعد از سه روز دیشب برده اند برای پسر قوام الدوله.

دوشنبه ۲ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

صبح ها خوابم نمی برد، زود برمی خیزم. قدری روزنامه نوشته، بهر شکلی باشد، یک جوری سر خودمان را به کاری گرم می کنیم. باری تمام روز را در منزل بودم. دو ساعت از شب رفته رفته امیریّه، حضور حضرت اقدس. احوالشان خوب است ولی هنوز نمی توانند روزه بگیرند. قدری باز پا و دست مبارکشان درد می کند.

سه شنبه ۳ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

سه ساعت به غروب، سوار شده رفته به باغشاه در خانه. در خانه عصرها است. از چهار ساعت به غروب تا مغرب. بندگان اعلیحضرت همایونی، افطار اندرون میل می فرمایند. شب ها بیرون نمی آیند.

باری تا وارد شدیم به باغ، شاه هم بیرون آمدند. سپهسالار، نیرالدوله، امیر نظام، مخبرالدوله (و) جمعی بودند. قدری صحبت فرمودند، بعد با نیرالدوله و سپهسالار خلوت فرمودند.

چهارشنبه ۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

دو ساعت به غروب، سوار شده رفتیم به باغشاه، در خانه. شاه بیرون بوده بعد رفته بودند حمام. رفتیم به چادر سپهسالار. افطار را هم همانجا مانده صرف



ستارخان نامی است از لوطی‌های تبریز که رئیس شورشی‌هاست، خیلی فتنه می‌کند، در واقع یاغی اوست که طرف شده است و مشغول جنگ است می‌گویند (قوای دولتی) را او شکست داده است. به مردم هیجان غربی دست داده است، می‌خواستند گویا بازارها را ببندند.

کردیم. سوار شده، آمدم منزل. چون هر شب رمضان، دعاهاى زیاد دارم و هر شب احیاء مى گیرم.

پنجشنبه ۵ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

عصرى رفتم در خانه به باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی اندرون تشریف داشتند. صدراعظم در چادرش مشغول کار بود. سپهسالار رفته بود امامزاده حسن. بعد اعلیحضرت همایونی بیرون آمدند؛ صدراعظم با ظهیرالاسلام شرفیاب شدند.

جمعه ۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

جزئی کسالتی داشته، منصورالحکماء آمده مرا دید. شب بعد از افطار، رفتم منزل موثق الملک که وزیر خالصه است.

شنبه ۷ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

سوار شده آمدم به طرف باغشاه. اعلیحضرت همایونی و صدراعظم و سپهسالار و وزیر خارجه و بعضی از وزرای دیگر بودند. وزیر مختار دولت انگلیس که تازه آمده است، امروز به حضور شرفیاب شد. اجزای تشریفات همه حاضر بودند به جز امیرمعظم، که برای گرفتن روزه، گفتند رفته است به شکار. باری شاهزاده‌ها، شمشیر به دست بودند. مؤیدالدوله، شعاعالدوله، معتمدالدوله، ملک آراء، پسر رکن الدوله، (وزیر مختار) آمده، نامه خودش را داد، محتشم الملک هم که رفته بود برای مهمانداری (که وزیر مختار را) از رشت بیاورد، با لباس رسمی بود، نظم الدوله هم با لباس رسمی با او آمده بود، یعنی از روز ورود رفته بود به استقبالش. از اخبار تازه: از قراری که می گویند، عین الدوله و سپهدار در تبریز با هم دعوا کرده اند. گویا سپهدار را هم خواسته اند.

عزت الدوله زن فرمانفرما، گویا ناخوش است. فرمانفرما هم می آید که زنش را ببرد به فرنگستان معالجه بکند. دو ساعت از شب رفته، رفتم به منزل ظل السلطنه. بعد با هم رفتیم حضور حضرت اقدس و ملکه ایران، سرورالدوله و بعضی مهمان های دیگر بودند.

یکشنبه ۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

دو ساعت به غروب، سوار شده رفتم به باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی تازه سوار شده بودند. سپهسالار هم سوار شده بود ولی صدراعظم و سایر وزراء بودند.

دوشنبه ۹ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه، در خانه. دیر رسیدم؛ بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند اندرون. صدراعظم (و) سپهسالار هم، امشب با سفیر کبیر عثمانی مهمان حاجی ناصر السلطنه هستند.

بعد سوار شده، آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. مراجعت به منزل کردم. در بین راه نزدیک پامناز، دیدم فراش زیادی جفت جفت می آیند. دو فانوس بسیار بزرگ در جلوی یک نفر آدم می کشند و جمعیت زیادی در عقب سرش هستند. تعجب کردم که کیست. این کار که منسوخ شده است! باری دقت کردم که ببینم کیست. وقتی که نگاه کردم. دیدم یک نفر آدم ماسک گدارده است؛ یک کلاه فرنگی هم به سر گذارده بود، عبا هم پوشیده، متصل دستش را به سیلش می کشید و می رفت به طرف خیابان چراغ برق.

سه شنبه ۱۰ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی سوار شدند، سفیر کبیر عثمانی هم آمده به حضور شرفیاب شد، معلوم نشد مقصدش چه بود. صدراعظم (و)

بعضی از وزراء بودند. نیم ساعت به غروب بندگان همایونی مراجعت فرمودند (و) رفتند اندرون. شیخ الاسلام قزوین وارد شد. منزلش هم در همین چادر سپهسالار است. فرمانفرما آمده است قزوین، گفته‌اند که به طهران نیاید. اگر می‌خواهد، عزت‌الدوله را ببرد به فرنگستان، در همان قزوین باشد. ولی او میل به آمدن دارد و سپهسالار از آمدن او وحشت دارد و اسباب برای نیامدن او از هر طرف فراهم می‌کند. حالا او شیخ الاسلام را فرستاده است که سپهسالار را راضی بکند که او نیاید به طهران. نصرت‌الدوله پسرش هم در اینجا برای او کاربینی می‌کند.

باری افطار را آنجا خوردم، قدری هم در چادر صدراعظم رفته نشستم. آنجا هم جمع بودند. مشغول کاغذ خواندن و نوشتن بود. بعد شاه احضارش کرده، رفت. فردا هم سیصد قرآق باشش ازاده توپ، می‌روند تبریز. معلوم می‌شود که هنوز کار آنجا سخت است.

چهارشنبه ۱۱ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

نماز و دعاها را خوانده، قدری روزنامه نوشتم. غلامحسین خان آمد بود پیانوهای را کوک می‌کرد. تمام را در منزل بودم.

پنجشنبه ۱۲ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

دو ساعت و نیم به غروب، سوار شده رفتم به طرف باغشاه، در خانه. تا رسیدم، مدتی نگذشت که بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. صدراعظم، سپهسالار، وزیر خارجه، مجدالدوله، سردار کل، بعضی از سردارها، وزراء، شاهزادگان و امراء بودند. معبر الممالک آمده، مرخصی گرفت که برود مشهد، ولی تا ورود باور نخواهم کرد.

فرمانفرما که قزوین مانده بود (و) شیخ الاسلام را روانه کرده بود که اینجا از
برایش کاربینی بکند، منتظر او نشده، امروز خودش وارد شد. عصری هم به حضور
رسید. از آمدنش سپهسالار خیلی اوقاتش تلخ بود. هیچ چیز خودش را نمی فهمید. باری
شاه هم از فرمانفرما احوال پرسید و (پرسید) که «کی آمده ای؟» عرض کرد ظهر وارد شده ام.
اخبار تبریز را همه جور می شنوم. دولتی ها می گویند که اردوی دولتی پیش برده،
مشروطه خواه ها می گویند که ملتی ها اردوی دولتی را، مضمحل کرده اند، هر دقیقه و از
هر کس یک جور می شنوم. خداوند بهتر می داند.

حاجی خسرو خان بختیاری که سردار ظفر است، چندی قبل چاباری رفت به
ولایتش. معلوم نبود که برای چه رفته است. حالا معلوم شده که رفته بود باز سوار
بیاورد. از قراری که می گویند یک هزار سوار دیگر خواهد آورد. باری امشب، چون
شب چله مرحوم امیرنظام است، سردار شجاع دعوت کرده بود که برویم افطار را آنجا
باشیم و روضه گوش بدهیم. باری سپهسالار می خواست نرود، من و مجدالدوله (و)
سردار کل اصرار کردیم که پیش از افطار تشریف ببرید. باری قبول کرده، سوار شده،
سپهسالار با سردار کل نشسته، من با مجدالدوله رفتیم.
سپهسالار قدری نشسته و رفت. من و مجدالدوله و سردار کل بودیم. روضه
گوش کرده، سوار شده آمدیم.

جمعه ۱۳ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

امشب حضرت ملکه ایران با دو دخترهایش فروغ الملوک (و) فروغ الدوله اینجا
دعوت داشتند. خیمه شب بازی هم داشتیم الحمدلله بسیار خوش بودیم.

شنبه ۱۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتیم به در خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی با صدراعظم و سپهسالار

تلگرافخانه بودند. فرمانفرما و سایرین همه جور در باغ راه می‌رفتند و صحبت می‌کردند. نزدیک غروب بندگان همایونی تشریف‌فرمای اندرون شدند. صدراعظم با سپهسالار در همان تلگرافخانه بودند. بعد سوار شده آدم منزل؛ افطار کرده، شب باز سوار شده رفتم به باغشاه که صدراعظم را ببینم. باز در تلگرافخانه بود. باری سوار شده آدم امیریه. دم در اندرون، آصف‌السلطنه بود، و کالسکه حضرت اقدس را هم حاضر کرده بودند، می‌خواستند بروند حضور شاه. قدری که نشستیم تشریف آوردند بیرون، با شاهزاده ظل‌السلطنه سوار شدند؛ من و آصف‌السلطنه هم در رکاب مبارکشان سوار شدیم تا تشریف بردند به باغشاه، تشریف بردند اندرون.

من هم آدم به منزل فرمانفرما. از قرار معلوم از کسی پذیرائی نمی‌کند ولی شیخ‌الاسلام قزوین که آنجا منزل دارد، از مردم پذیرائی می‌کند. باری قدری نشسته بعد آدم منزل. شاهزاده موثق‌الدوله، معین‌السلطان، حاجی امین‌الخاقان، آقا میرزا آقا خان، بودند. خیمه شب‌بازی هم آورده بودند، مشغول بازی بودند.

یکشنبه ۱۵ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

کالسکه خواسته، سوار شده، رفتم امیریه. امروز به سلامتی و میمنت دختر شاهزاده جلال‌الدوله که اسمش ملکه زمان است و از دختر مرحوم مستوفی‌الممالک است، برای حضرت والا ظل‌السلطنه، عقد می‌کنند. من را حضرت اقدس خواسته بودند، برای بعضی ترتیبات. باری شرفیاب شدم، در اندرون مشغول ترتیبات اسباب عقد بودند. خنچه‌ها را منظم می‌فرمودند. سعدالملک و سایر اجزای شخصی خود حضرت اقدس، بودند. خنچه‌ها، پول و جواهر، آینه، طاقه شال، قدری هم شیرینی بود و چهارده عدد خنچه بود. باری فراش‌های شاهی با اعتمادالملک فراش‌باشی حضرت اقدس، خنچه‌ها را بردند.



چون بمبارکی و مینت بتوجهات حضرت امام عصر
عجل الله فرجه در ظل مراحم بندکان اعلیحضرت قدر
قدرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه روز
یکشنبه پانزدهم در دولت منزل حضرت مستطاب
اشرف اسماعظم والا سرکار آقای نایب السلطنه
دامت شوکته مجلس تقدیمی برای حضرت والا
شاهزاده ظل السلطنه دام اقباله منعقد است یکساعت

از شب شانزدهم گذشته خواهمشند است در حضور
مجلس مزبور و صرف شربت و شیرینی
قرین امتنانم دارید
۱۳۲۶ رمضان
مشرع الکلی



دعوت نامه عقدکنان ظل السلطنه پسر کامران میرزا نایب السلطنه
در زیر این دعوت نامه چاپی، غلامعلی خان عزیز السلطان به خط خود نوشته
است: رمضان سنه ۱۳۲۶، دعوت کننده مشیر السلطنه صدراعظم

عقد را در پارک حضرت اقدس ظلّ السّلطان می‌کنند. باری، بعد اندرون‌ها را راه انداخته رفتند. دو ساعت و نیم به غروب مانده، حضرت اقدس با ظلّ السطنه داماد، سوار شده رفتم به طرف پارک ظلّ السّلطان. آنجا معركة غریبی بود. دم در باغ چادر زده بودند. صدراعظم، نظام‌الملک، فرمانفرما، شعاع‌الدوله، وزیر دربار، مستوفی‌الممالک که در واقع صاحبخانه و دائی عروس بود، مؤیدالدوله، آصف‌السطنه، سعیدالسطنه، امام جمعه و آقا سید احمد برادر آقا سید محمّد هم برای عقد آمده بودند. باری رفتند به سلامتی و مبارکی عقد کردند.

توی عمارت، زنانه بود. تمام زن‌های رجال، شاهزاده خانم‌ها، دخترهای شاه شهید و شاه مرحوم و خانم‌های دیگر بودند. هنگامه غریبی بود از درشکه و کالسکه. خانم‌ها هم تماماً شب، افطار را اینجا خواهند خورد.

ملکه جهان هم با تشریفات هر چه تمام‌تر، قزاق، غلام، ژاندارم، کالسکه بزرگ تاج‌دار، آمده بودند. باری نیم ساعت به غروب، سوار شده، آمدم امپریه. در واقع مجلس رسمانه مردانه در امپریه است. از دم باغ تا پای عمارت، چراغان خوبی کرده بودند. دور عمارت (و) توی عمارت را، چراغان کرده بودند.

میوه و شیرینی زیادی توی تالار بزرگ چیده بودند. خیلی مصفا شده بود. باری حضرت اقدس با علیقلی میرزا و حاجی امین‌السطنه، صرف افطار کرده، بعد از افطار شروع به آمدن کردند. مهمان‌ها علماء، وزراء، اهل نظام، صدراعظم، سپهسالار، امراء، شاهزادگان، اعیان، هر کس را که بخواهید، بود. خیلی مرتب و باشکوه بود.

بعد که خطبه تمام شد، بنای دادن ولیمه شد. این خدمت را به من رجوع کردند.

دادم. خیلی خسته شدم و کسل. مردم و خودمانی‌ها، بلائی به سر من آوردند که حدّ نداشت. از هر طرف که می‌رفتم، به قدر صد نفر مرا دوره می‌کردند، نزدیک بود که مرا خفه بکنند. دو مرتبه می‌خواستند پول‌ها را از دستم «چپو» بکنند. باری تا ساعت چهار و نیم، مجلس طول کشید. باری حضرت اقدس رفتند اندرون، موزیک هم می‌زدند.

دوشنبه ۱۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

برای کاری، سوار شده رفتم به خانه قوام‌الدوله. تنها توی اطاق نشسته، مشغول روزه خوردن بود. بعد با هم سوار شده رفتیم به باغشاه در خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی اندرون تشریف داشتند: صدراعظم، سپهسالار، نیرالدوله، وزیر خارجه، مجدالدوله، مشیرالدوله (و) سایر وزراء (و) امیرنظام بودند. اغلب در تلگرافخانه بودند. از قراری که می‌گویند، تبریز خیلی شلوغ است. گویا دیشب هم صدراعظم و بعضی‌ها، در همین باغشاه خوابیده‌اند. از قرار اردوی دولتی بایستی شکست خورده باشد؛ چون خیلی همگی متفکر بودند.

سه‌شنبه ۱۷ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

گلویم به شدت درد می‌کرد، تب داشتم. با وجود این روزه را نخوردم. خیلی حالم کسل بود. وقت افطار حالم خیلی بد بود.

چهارشنبه ۱۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

امروز روزه نگرفتم، الحمدلله تب قطع شده، منصور آمده با حسن خان مرا «انجکسیون»^۱ کردند.